

## در دیاری نه چندان غریب (سفرنامه باکو)

چون خاک کربلاست فضولی مقام من  
نظمم به هرکجا که رسد حرمتش رواست

زرنیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست

خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست

درد غریب یا درد دوری - که فرانسویان آن را نستالوژی<sup>(۱)</sup> می نامند، چندگونه است و چنین معنی کرده اند: دلتنگی از دوری میهن، اشتیاق وطن، حزنی که به واسطه میل بسیار به دیدار دیار خود تولد می شود... و نظایر آن<sup>(۲)</sup>

انسانی که اهل شعر و ادب باشد و در روحيات او احساس بر منطق غلبه کند، این درد دوری حتی اگر به میل و اراده خودش باشد، بیشتر احساس می شود و من که شاعر آفریده شده ام و معلم، این درد دوری را زیاد احساس کرده ام. خاصه در طول سه سالی که (۱۳۵۶-۱۳۵۹ خورشیدی) در ابوظبی مرکز امارات عربی متحده، معلم مدارس ایرانی بودم و مدتی هم در ترکیه طلبه.

گفتم که من شاعر آفریده شده ام: «مهر بی پایان مادر، همگامی با فقر پدر، دیدن و نخواستن، صدها بار افتادن و برخاستن و شکست و درد عشق جوانی و فداکاری بی دریغ همسر و الطاف بی کران پروردگار دانا و توانا معلمانی بودند که مرا هم شاعری آموختند و من هم آموختم که در شعرم ستایشگر غمهای انسانیت باشم و یکی را دوست بدارم و بر همگان مهر بورزم.

به یکی بستم و دست از همه شستم آری مشکل هر دو جهان را به خود آسان کردم  
شهریار<sup>(۳)</sup>

از آن عشق که بگذریم - به قول دانشجویانم - مرا همیشه در دل دو عشق بزرگتر نیز بوده است و آن دلبستگی به قرآن و ایران است.

درد دوری از قرآن را هرگز نداشته ایم و جان و دلم همیشه از آن روشن است، اما درد دوری از ایران - چنانکه، گذشت - فراوان پیش آمده است و درد عشق را درمان نیست و اگر باشد، من نمی خواهم و بیماری بلای عشق را به جان خریدارم.

عشقنیده مبتلا لیغیمی عیب آمدن سانیر کیم اولماق اختیاريله دیر مبتلاسناسنا<sup>(۴)</sup>

آنکه عییم می کند از ابتلای عشق تو در گمانش ابتلا را اختیاری داشتم<sup>(۵)</sup>

با این همه دلبستگی ها، در آبان ماه سال جاری (از ۱۴ تا ۲۱ آبان ۱۳۷۵ برابر ۴ تا ۱۱

نوامبر ۱۹۹۶) بنابه دعوت آکادمی جمهوری آذربایجان (انستیتو ادبی نظامی) به شهر باکو



مسافرت کردم، تا در کنگره‌ای بزرگداشت پانصدمین سال زایش ملامحمد فضولی شاعر و متفکر بزرگ جهان اسلام شرکت کنم، در همان یک هفته اقامت در باکو به دلایلی که خواهم گفت: مثل سفرهای پیشین احساس غربت نکردم.

از دوران کودکی آرزوی دیدار باکو را داشتم و از پدرم - که روح پاکش قرین رحمت حق باد - شنیده بودم که قبل از قرارداد ننگین ترکمانچای (اواخر سال ۱۲۴۱ هـ ق = ۱۸۲۸ م) که قفقاز جزو خاک ایران بود، مردم تبریز به منظور سیاحت و تجارت و احیاناً تحصیل به باکو می‌رفته‌اند و هنوز سوغاتی‌های باکو در خانواده‌های قدیمی شهر باقی است و آنهایی که مدتی در آن شهر اقامت داشته‌اند مردانی جهان‌دیده و پُر تجربه قلمداد می‌شدند و من بارها شنیده بودم که به بزرگترها می‌گفتند: «سن باکی داچوخ قالمیسان، چوخ بیلرسن» (در شهر باکو مدت زیادی اقامت داشته‌ای و خیلی از مسائل را می‌دانی)

سوغاتی‌های باکو و مسافرت به آن شهر در شعر استاد شهریار هم تأثیر گذاشته است:

باکی چنین سۆزو، صوو، کاغیدی

اینک لرین بولاماسی، آغیزی

چه شنبه نین گرده کانی، مویزی

فیزلاردئیر: (آتیل باتیل چه شنبه)  
 آنیا تکین بختیم آچیل چه شنبه<sup>(۶)</sup>

یا: «باکی دان» چوخ سووقت گلیب تبریزه

سابق زمان بیز چوخ گلیردیک سیزه<sup>(۷)</sup>

و از سوی دیگر با دیدن فیلم موزیکال: «آرشین مال‌آلان» اثر عزیر حاجی بیگوو، و مناظری از باکوی قدیم در آن فیلم این اشتیاق بیشتر شد و خواندن چندین کتاب شعر و نثر به زبان فارسی و آذری از نویسندگان و شعرای قفقاز - مخصوصاً خاقانی، نظامی، میرزاعظیم شروانی، میرزاعلی اکبر صابراطاهرزاده - آتش شوق دیدار باکو را در دل من مشتعل تر کرد. اما به اصطلاح آن زمان، بلوک شرق در پشت دیوار آهنین قرار داشت و از بزرگان ادب ایران، فقط شادروان ملک‌الشعراء بهار و سعید نفیسی را می‌شناختم که سفری به آنجا داشته‌اند و قصیده «هدیه‌ی باکو»<sup>(۸)</sup> اثر بهار، یادگار آن سفر است.

لازم است این بیت را از آن قصیده بیاورم که گفته است:

خاک باکویه عزیز است و گرامی بر ما که ز یک نسل و تباریم و ز یک اصل و گهر

روز دوشنبه چهاردهم آبان ماه، ساعت ۱۵:۳۰ به وقت تهران، هواپیما از فرودگاه

برآباد پرواز کرد و ساعت ۱۸ به وقت باکو، در فرودگاه باکو به زمین نشست.

دوستان دیرین دکتر تجلیل، پروفیسور حمید محمدزاده، همسفران من بودند، جناب



آقای علی اصغر شعر دوست، رئیس انتشارات سروش و سرپرست هیأت ایرانی شرکت کننده در کنگره به استقبال آمده بودند و چند دستگاه خودرو منتظر بودند، مهمانان سوار شدند و به سوی «مهمانسرای آذربایجان» (آذربایجان هتلی) راه افتادیم در مقابل در ورودی مهمانسرا، تابلویی از پارچه سفید، مزین به آرم کنگره فضولی و خیرمقدم به سه زبان نصب شده بود. برای هریک از مدعوین یک اطاق مستقل آماده کرده بودند، اطاق من شماره ۱۰۰۴ در طبقه دهم بود. شام را در «خورنگاه»<sup>(۹)</sup> مهمانسرا پذیرایی کردند.

من در تمام عمرم سحرخیز بودم، ساعت ۶ بامداد از خواب بیدار شدم و دوگانه‌ای گزاردم و چون هنگام صرف صبحانه را ساعت هشت تعیین کرده بودند، از مهمانسرا بیرون آمدم و در پردیس<sup>(۱۰)</sup> مقابل هتل که در کناره دریای مازندران احداث شده است، گردش کردم. صبحانه در حد اسراف و خیلی مفصل بود: شیربرنج، تخم مرغ، کره، عسل، پنیر، کاتلت، پیراشکی، کالباس و چند نوع سالاد و نان چیده شده بود.

ساعت ۹ صبح به دیدار خیابان شهیدان رفتیم و با نثار شاخه گل به شهیدان ادای احترام کردیم، شهیدان مزبور در روزهای استقلال جمهوری آذربایجان و متعاقب آن در جنگ قره‌باغ شهید شده‌اند.

حدود ساعت یازده به تالار اجتماعات آکادمی علوم (محل برگزاری کنگره) رفتیم، جلسه افتتاحیه با حضور جناب آقای حیدر علی یف ریاست جمهوری آذربایجان آغاز به کار کرد، بعد از جلسه افتتاحیه، آقای دکتر علی اصغر شعر دوست دبیرکل انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان گزارشی از بزرگداشت فضولی در تهران دادند و چندین جلد کتاب که به همین مناسبت از سوی انتشارات سروش چاپ شده است به کنگره هدیه کردند.

لازم است یادآوری کنم که چون سال ۱۹۹۴ از سوی یونسکو، سال جهانی فضولی نامیده شده بود، اینجانب در تاریخ ۷۳/۹/۱۲ طی نامه‌ای از ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جنوب تهران، خواستار بزرگداشت پانصدمین سال زایش محمدبن سلیمان فضولی شدم و با موافقت مقامات دانشگاه به سمت دبیر کنگره انتخاب شدم و با تشکیل دبیرخانه و جلسات متعدد، فراخوان مقاله تهیه و در روزنامه‌های کثیرالانتشار به چاپ رسید و مقالات ارزشمندی از طرف دانشمندان عالیقدر نوشته شده و به دبیرخانه ارسال گردید.

بعدها به علت جهانی بودن این بزرگداشت و اقدامات انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان قرار شد این بزرگداشت در تهران و سال بعد در باکو برگزار شود و وزیر محترم ارشاد اسلامی طی نامه‌ای از دانشگاه خواستند که دبیرخانه دانشگاه با وزارت ارشاد هماهنگی لازم را به عمل آورند و به دستور ریاست دانشگاه اینجانب به



نمایندگی از سوی دانشگاه و با سمت عضو هیأت علمی کنگره به ریاست آقای دکتر خلیجی و دبیرکلی آقای دکتر شعردوست، همچنان به فعالیت ادامه دادم و این بزرگداشت باشکوه در آذرماه سال ۱۳۷۴ در تالار وحدت آغاز به کار کرد.

خود من هم به کنگره تهران و باکو دو مقاله به زبانهای فارسی و آذری داده بودم که هر دو تأیید و در روزهای برگزاری کنگره قرائت شد و مجموعه مقالات فارسی باز هم به همت دکتر شعردوست همزمان با مراسم باکو منتشر شد.

در کلیت مقالات هیأت ایرانی از جمله آقایان: دکتر تجلیل، دکتر شعردوست، پروفیسور بیگدلی، رحیم رئیس‌نیا، صمد سرداری‌نیا و رحیم چاوش‌اکبری پُربارتر بودند.

معمولاً هر ملتی سعی بر آن دارند که بزرگان را به آب و خاک سرزمین خودشان منسوب کنند و در این راه از هیچ‌گونه اتخاذ سند متعصبانه کوتاهی نمی‌کنند تا جایی که در دوران زندگی شاعر ملی ایران، شادروان عارف قزوینی دخترخانمی از مردم ترکیه ادعا کرده بود که زرتشت هم ترک بوده است که عارف در غزلی اعتراض خود را بیان کرده است و من وقتی در ترکیه طلبه بودم از آنها شنیدم که «هرکس هرجا بمیرد اهل آنجاست» و مولانا جلال‌الدین هم چون در قونیه درگذشته است پس لابد ترک است.

در ابوظبی هم روزنامه‌ای به نام «الاتحاد» منتشر می‌شد که روزهای جمعه هشت صفحه مخصوص کودکان را داشت که در یکی از شماره‌ها درباره بوعلی سینا نوشته بود: «هو ابوعلی سینا وُلِدَ فی بصره ...» و آذری‌های باکو هم فضولی را «شاعر داهی آذربایجان» می‌نامیدند.

خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران در آخرین روز با من مصاحبه‌ای انجام داد و درباره فضولی از من پرسید: من که در وجود خود چیزی به نام تعصب ندارم و نظر مولانا جلال‌الدین را قبول دارم که فرمود:

ای برادر آن تعصب خامی است تا جنینی کار خون‌آشامی است  
چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

در پاسخ خبرنگار محترم گفتم:

«امروز در کره زمین متجاوز از یک میلیارد مسلمان زندگی می‌کنند و نودوپنج درصد این امت عظیم به سه زبان: عربی، فارسی و ترکی سخن می‌گویند و می‌دانیم که آثار ارزشمند ملامحمد فضولی به همین سه زبان جهان اسلام نوشته شده است که امروز دیوان فارسی، عربی، ترکی و حدیقه‌السعداء، رندوزاهد، و لیلی و مجنون و ... را از مولانا فضولی در دست داریم، پس می‌توان گفت فضولی به جهان اسلام تعلق دارد و انتساب او به ملت و زبان خاصی، نادیده گرفتن هنر عظیم این مرد مسلمان در سایر زبانهاست.



یقین دارم که امروز فضولی یکی از حلقه‌های اتصال ملل مسلمان جهان است و هریک از آنها به هرکدام از این سه زبان مسلط باشند از اندیشه‌های شگرف این شاعر و متفکر بزرگ می‌تواند بهره‌ای بگیرد و به قول مولانا: نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه. و: همدلی از هم‌زبانی خوش‌تر است. فضولی همدل و هم‌زبان تمام مسلمانان جهان است و مال آنهاست. گرچه از قبیله بیات بوده و بیشترین بخش عمرش را در کربلا گذرانیده و در بغداد وفات یافته است.

خوشبختانه یکی از دانشمندان جمهوری آذربایجان با صداقتی هرچه تمام‌تر در سخنرانی خود اظهار کردند که برای درک آثار و اندیشه‌های فضولی - حتی در آثار آذری‌زبانش - نیازمندیم که زبان عربی و فارسی را بیاموزیم و از فرهنگ و معارف قرآن و اخبار و احادیث مطلع باشیم.

یکی دیگر که جز به ادبیات آذری به چیز دیگری نمی‌اندیشید گفت: برای ما غزل‌های ترکی فضولی کافی است که آن را هم می‌خوانیم و می‌شناسیم و شعر موسیقی آذربایجان اکثر از غزل‌های فضولی است.

بنده عرض کردم که آن نیاز برای درک پیام و اندیشه‌های کلیه شعرای فارسی و عربی و ترکی از واجبات است زیرا بزرگانی چون: مولوی، ابن عربی، سهروردی، حافظ، ملاصدرا، فضولی، نظامی، خاقانی و ... از سرچشمه فیاض معارف قرآن بهره‌مند شده و آثار خود را به آیات قرآن و احادیث آراسته‌اند. عصر همان روز در کنسرتی که برپا شد یکی از زیباترین غزل‌های ترکی فضولی با آهنگ خاصی خوانده شد که در کنگره تهران هم اجرا شده بود.

پنبه داغ جنون ایچره نهان دیر بدنیم      دیری اولدوقجالباسیم بودیرالسم کفنیم  
من از همان دوست آذری معنی این بیت را پرسیدم، اطمینان داشتم که مسلماً مصراع اول را نمی‌تواند معنی کند چون همه واژه‌ها فارسی و عربی و تنها واژه «ایچره» ترکی است و به‌علاوه فضولی از قالب شعر فارسی و صنایع خاص آن زبان (تتابع اضافات، صنعت تضاد و...) در سرودن این غزل سود برده است و اصولاً از خصوصیات زبان آذری انتخاب قالب و وزن سیلابیک (مثل حیدریابای شهریار - چهار پاره‌های واقف) است و تمام غزل‌سرایان آذری مثل میرزا عظیم شروانی، شهریار، علی آقا واحد، حاج‌رضا صراف، بدون استثناء ناچار بوده‌اند از تعبیرات و اصطلاحات فارسی یاری طلبند و راز شهرت و محبوبیت همه آنها آن بوده است که بدون تعصب آن موضوع تداخل زبانها را پذیرفته‌اند و حتی شعرای عثمانی هم چنین بوده‌اند.

اینجا بود که من به لزوم زنده کردن زبان فارسی در جمهوری آذربایجان اندیشه می‌کردم و رنج می‌بردم که چگونه شد که زبان ملی ایران عقب‌نشینی کرد. مگر نه این است که قبل از انقلاب اکتبر اکثر شعراء و نویسندگان آذربایجان به فارسی یا هر دو زبان می‌نوشتند.



حتی در سالهایی که نمایشنامه مشدی عباد ساخته می‌شد (سال وقوع داستان ۱۹۱۰م) می‌بینیم هنوز در ذهنیات هنرمندان زبان فارسی به حیاتش ادامه می‌دهد، چنانکه در همان نمایشنامه (که به صورت فیلم تهیه شده است) شب عروسی مشهدی عباد، او را در حجله‌گاه می‌بینیم که ضمن روشن کردن شمع‌ها با خود زمزمه می‌کند:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است دمی روی دلستان بسینی.

سعدی

به همین دلیل است که من به عنوان معلمی از دانشگاه آزاد اسلامی، انتظار تأسیس و تقویت دانشکده زبان و ادبیات فارسی و معارف اسلامی را در باکو دارم و تأسیس مدارس ایرانی از سوی وزارت آموزش و پرورش هم ضروری به نظر می‌رسد.

به علت وجود بناهای قدیمی و معماری کاملاً ایرانی در بخش قدیمی باکو و تشابه بعضی از کوچه‌های آن با کوچه‌های زادگاهم تبریز اصلاً احساس غربت نکردم.

بعد از پایان مراسم کنگره و مهمانی سفیر جمهوری اسلامی (جناب آقای بیگدلی) در کاروانسرای شاه‌عباس، سه روز فرصت داشتم که در باکوری قدیمی - که مردم «ایچری شهر» می‌نامند بگردم.

هنوز دیوارهای بسیار بلند و قلعه مانند شهر قدیم با صلابت استوار است و دو دروازه در کنار هم راه ورود به شهر قدیم است و شهر قدیم از روبه‌رو به «قیزقلعه‌سی» (قطعه دختر) ختم می‌شود، این قلعه از سنگ ساخته شده است و هفت طبقه دارد. در طبقه اول که شکل دایره دارد در وسط دور یک ستون آهنی، پله‌کانی از آهن به شکل مارپیچی ساخته‌اند که از وسط سقف همان طبقه گذشته و به طبقه دایره‌ای دوم می‌رسد و گویا در زمانهای خیلی قدیم به وسیله نردبان طنابی که از طبقه دوم آویخته می‌شده به آنجا می‌رفته‌اند و از دیواره غربی طبقه دوم یک دیوار نیم‌دایره کوچکتر بر بنا اضافه شده که با پله‌هایی به طبقه سوم تا هفتم تکرار شده است و در هر طبقه باز شکل ساختمان دایره‌ای و از سنگ است و استادم جناب پروفیسور غلامحسین بیگدلی - عضو آکادمی - توضیح دادند که چون با این کیفیت هرگز امکان تصرف قلعه از سوی دشمن امکان نداشته و این قلعه کاملاً بکر و دست‌نخورده باقی مانده است به همین دلیل اینجا را قلعه دختر (دوشیزه) می‌نامند.

از سمت شرقی قلعه دختر از یک کوچه سنگی (با سنگفرش صیقلی منظم) گذشتم. این همان کوچه‌ای است که در فیلم «آرشین مال‌آلان» دیده بودم و بنای خانه سلطان بیگ پدر گلچهره به همان شکل تا امروز باقی است و تاریخ وقوع داستان به سالهایی حدوداً به صدسال قبل برمی‌گردد.



هدفم از گردش در آن بخش یافتن آثار کهن فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی بود، وقتی به سمت چپ برگشتم به حمام عمومی کهنه‌ای که در فیلم مشهدی عباد دیده بودم، برخوردیم، نظیر این حمام را از نظر مشابهت معماری در تبریز و کرمان دیده بودم. حمام میرزا حسن قره (فردوسی) در تبریز و حمام گنجعلی خان در کرمان مشابهت عجیبی با این حمام دارند، غرفه‌های رخت‌کنی نشان می‌دهد که هر غرفه به صنفی از مردم تعلق داشته است.

در زیر طاقهای همان غرفه‌ها و در محوطه‌ای بیرونی حمام سنگ‌قبرهای برجسته و بزرگی - که از سنگ یکپارچه تراش داده شده‌اند - که آنها را از گورستانهای قدیم جمع‌آوری کرده و جا داده‌اند، متأسفانه محافظ ندارد و کودکان با آنها بازی می‌کنند و می‌شکنند. سنگ مزاری به شکل مکعب مستطیل در محوطه بود که دورتادور آن به‌طور منظم کنده‌کاری شده و این شعر بر یک سوی آن حک شده بود:

قدوبالای تو در خاک دریغ است دریغ ماه و خورشید بر افلاک دریغ است دریغ  
و بقیه آیاتی از قرآن بود و متأسفانه ضلع بالایی آن به مرور ایام شکسته و نام صاحب قبر ناخوانا بود.

بعداً از کوچه‌های پیچ در پیچ خاکی گذشتم و خود را به «سرای خان» یعنی کاخ شروانشاهان رسانیدم. این کاخ که خودش محصور در دیوارهای سنگی است در داخل قلعه قدیمی شهر کهنه ساخته شده است. بلیط ورودی خریدم و وارد ساختمان شدم، در هر بخش تابلوهایی زده‌اند که به زبان ترکی و انگلیسی توضیحاتی داده‌اند و علاوه خانم راهنمایی به استقبال آمد با اینکه خط و زبان فارسی و عربی را نمی‌دانست اما به زبان آذری فصیح - دقیقاً با لهجه تبریز - توضیحات عالمانه‌ای داد.

بخشی را که «دیوان‌خانه» می‌نامند با دقت تماشا کردم. خانم راهنما گفت: درباره این بنا، دیرینه‌شناسان نظریات مختلفی داده‌اند، عده‌ای معتقدند این بنا مخصوص بار عام بوده است ولی کوچک بودن بنا این نظریه را مردود می‌شمارد و آنچه مورد قبول اکثریت است اینکه: این بنا دیوان‌خانه (کاخ دادگستری) بوده است. آیه‌ای که بر سر درب بنا حکاکی شده مؤید این نظر است. آن کتیبه خط ریزی داشت و بالاتر قرار گرفته بود و من نتوانستم بخوانم. راهنما که به زبان آذری مفهوم آیه را می‌گفت دیدم این نظریه بسیار منطقی و مقرون به حقیقت است.

دیوان‌خانه به صورت شش ضلعی منظم ساخته شده و نمادی از نظارت عدل خدا بر شش جهت عالم است.

شش در ورودی دارد که طاقی به شکل محراب بالای در جا گرفته و درون یک شش ضلعی روی همان طاق نام مبارک «علی» (ع) به صورت برجسته و به خط کوفی حکاکی



شده است. این نام عزیز به صورت متداخل سه بار برجسته و سه بار نقر شده است که مجموع کلمه علی (برجسته و کنده کاری) شش بار بوضوح خواننده می شود که این هم نمادی از نظارت عدل علی (ع) بر شش جهت عالم و در عین حال حاکی از تشیع شروانشاهان است.

از دو سوی درب ورودی اصلی با چند پله مارپیچی: دو اطاق کوچک بالای ساختمان اصلی راه دارد که گویا برای نگهداری پرونده های محاکمات مورد استفاده بوده است.

دیوارهای سر دربها یادآوری مساجد دوره صفوی در اصفهان است. همگی با کاشی های معرق و با استفاده از طرح قالبی ایرانی زینت داده شده است و باز در دو طرف در ورودی اصلی کتیبه شش ضلعی مزین به کلمه طیبه آن هم به شیوه برجسته و کنده کاری (شش مرتبه تکرار) است که نمادی از گسترش دین مبین اسلام در شش جهت عالم است و حواشی به عنوان نمادی از طبیعت آن سرزمین به بوته های زیتون و برگ درخت مو (دو محصول عمده آذربایجان) زینت یافته است. خطوط همگی به شیوه نسخ نوشته شده اند و همه جا حضور فرهنگ اسلامی و ایرانی احساس می شود.

ساختمان اصلی (اقامتگاه) شروانشاهان در حال تعمیر بود و سنگها را به شیوه آن زمان تراش داده و بازسازی می کردند.

در بخش دیگری بقعه امامزاده یحیی هنوز باقی است و به گفته راهنما، نامبرده عارفی جلیل القدر بوده که به دست متعصبان شهید شده و در داخل محوطه کاخ دفن شده است که ترتیبش باقی بماند.

در کنار بقعه، صدها لوح سنگی به خط نسخ و نلث در کنار هم چیده شده است. راهنما می گفت که در خارج از محوطه این کاخ، در ساحل دریای مازندران کاخ دیگری بوده است که بتدریج زیر آب رفته است و در چند دهه اخیر بقایای این بنا از زیر آب بیرون آورده شده است و این الواح که در دیوارهای بنا کار گذاشته شده بود در معرض برخورد امواج دریا قرار گرفته و تقریباً نوشته ها محو شده است ولی الواحی که روی ماسه های کف دریا افتاده تا حدودی سالم مانده است.

در بخش نسخه های خطی آکادمی گنجینه گرانمایی از شعر و ادب فارسی و ترکی و عربی و علوم و هنر و معارف دنیای اسلام نگهداری می شود که خیلی از آنها نسخه اصلی تصحیح انتقادی (از جمله شاهنامه، پنج گنج نظامی، دیوان حیران خانم دنبلی) قرار گرفته و چاپ و منتشر شده است و اغلب نسخه ها تذهیب شده و مینیاتورهای زیبایی را دربر دارد.

روز آخر به دیدار گورستان شعرا و هنرمندان رفتیم. تنهای تنها بودم، جوانی آمد و از او خواستم که با دوربین خودم در کنار آرامگاه علی آقا واحد شاعر غزل سرای آذربایجان از من عکسی بگیرد و گرفت، بلافاصله از پشت درختان دو نفر پلیس پیدا شدند و اصرار داشتند فیلم





را دربیارم و می‌گفتند عکس برداری از اینجا ممنوع است. پاسپورت و کارت دعوت را نشان دادم که من ایرانی هستم و مهمان فضولی و به علاوه در جایی نوشته‌اند که عکس برداری ممنوع است. قانع شدند و گفتند عکس دیگری نگیرم.

در آرامگاه اکثر آن بزرگان علم و هنر تندیس آنها را بسیار زیبا تراشیده‌اند و می‌توان گفت احترام هریک از آنها در حد خود حفظ شده است.

در بخش جدید باکو میدانهای بزرگی مزین به تندیس فضولی، نظامی، صابیر، میرزافتحعلی آخوندزاده و موزه‌های نظامی واقعاً دیدنی است.

به‌عنوان حسن ختام بهتر است از آپرای «لیلی و مجنون» در تالار آخوندزاده یاد بکنم. این اپرا اثری از موسیقیدان بزرگ عزیز حاجی بیگ‌وو است که بر مبنای «لیلی و مجنون» فضولی ساخته شده است و فضولی این اثر جاویدانی را به زبان آذری سروده است که در ماهیت داستان با «لیلی و مجنون» نظامی اندک تفاوتی احساس می‌شود و در قالب نیز تفاوت فاحشی دارند. تمام «لیلی و مجنون» نظامی در قالب مثنوی و بحر هزج مسدس محذوف (یا مقصور) سروده شده است. ولی فضولی با رعایت همان بحر و همان قالب باقتضای حال، غزل نیز سروده است.

آپرا با «اوورتور» محزون آغاز می‌شود و بعد از بازشدن پرده لیلی و مجنون را در سنین کودکی و در مکتب‌خانه می‌بینیم:

با دیدن این بخش شعر سیدعظیم شیروانی در ذهنم تداعی شد:

مجنون دیله من مکتب عشق ایچره اوخوردوق

من مصحفی ختم ائتدیم او (واللیل) ده‌قالدی

ترجمه:

قیس و من شاگرد مکتب‌خانه بودیم عشق‌را

من ئبی را ختم کردم، قیس در (واللیل) ماند<sup>(۱۱)</sup>

رئیس قبیله لیلی با صدای بسیار قوی (تنور) می‌خواند و موسیقی در نهایت استادی با ارکستری قوی همراهی می‌کرد و همه جا تک‌خوانی لیلی و مجنون در مایه شکسته اجرامی شد.

در آخرین قسمت که مرگ لیلی و بعد مجنون را نشان می‌داد، با نثار چندقطره اشک التهاب درون خود را تسکین دادم و این بیت را برای خود زمزمه کردم و به مهمانسرا برگشتم.

نام لیلی به سر تربت مجنون نبرید  
بگذارید که بیچاره قراری گیرد

1. Nostalgie

۲. دکتر مهدی روشن ضمیر: دو شاعر بزرگ، انتشارات مستوفی، تهران. چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۱۷.
۳. دکتر رحیم چاوش اکبری، منظومه «دومانی داغ» انتشارات مستوفی، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۱.
۴. فضولی، دیوان ترکی. به اهتمام امین صدیقی، نشر دبیرخانه کنگره بزرگداشت حکیم فضولی، چاپ اول، ص ۱۷.
۵. ترجمه از نگارنده است.
۶. بند سی و یکم از جلد اول، «حیدریابا یا سلام»
۷. بند چهارم از پاسخ شهریار به محمد رحیم. دیوان ترکی شهریار به مناسبت کنگره بزرگداشت شهریار، تهران، آذرماه ۱۳۷۱، ص ۴۹.
۸. محمدتقی ملک الشعراى بهار، دیوان. به کوشش مهرداد بهار، چاپ انتشارات توس، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۷۶۶.
۹. ۱۰ = من واژه «خورنگاه» را - که معرب آن «خورنق» است بجای سالن غذاخوری، رستوران و مطعم به کار می برم و واژه «پردیس» را که از Parea daesa اوستایی و به معنی باغ و فردوس است - بجای پارک به کار گرفته ام. امید است فرهنگستان زبان فارسی برای این جایگزینی اقدام نماید.
۱۱. ترجمه از نگارنده است.

رحیم چاوش اکبری

## قزاقستان و روند خصوصی سازی

به دنبال اجرای برنامه های خصوصی سازی و جذب سرمایه خارجی که به منظور بهبود وضعیت اقتصادی قزاقستان صورت می گیرد دولت این جمهوری کارخانه ها، معادن و تأسیسات زیربنایی خود را همچنان به شرکتهای خصوصی خارجی و داخلی واگذار می کند. شرکت آمریکایی اکسس در قبال پرداخت ۴۰ میلیون دلار، معدن ذغال سنگ اتحادیه اکیباسوز را خرید. این شرکت موظف شده است که اولاً در خلال ۵ سال مبلغ ۵۵۰ میلیون دلار (در سه سال اول ۳۲۰ میلیون دلار) در این معدن سرمایه گذاری نموده و ثانیاً ۴۰ میلیون دلار اعتباری را که دولت آلمان برای معدن ذغال سنگ اتحادیه اکیباسوز اختصاص داده بود باز پرداخت نماید.

این در حالی است که کمپانی های بزرگ نفتی آمریکا بیش از ۱/۵ میلیارد دلار در صنعت نفت و گاز قزاقستان سرمایه گذاری کرده و در کنسرسیوم خط لوله نفت خزر بیشترین مشارکت را دارند.